

دستاوردهای مدیریتی جرم‌شناسی در آیین دادرسی کيفري

دکتر باقر شاملو ✉

دانشيار دانشکده حقوق دانشگاه شهيد بهشتي

افشين عبداللهي

دکتری حقوق از دانشگاه شهيد بهشتي تهران

چکیده:

در بسیاری از کشورها با وجود این که قوانین آیین دادرسی کيفري آمرانه و به صورت یک طرفه از طرف دولت وضع می شوند، متحول شده اند. برخی از این تحولات بیش از هر چیز، ناشی از نتایج تحقیقات و یافته های جرم شناسی است. با وجود این که جرم شناسی رشته ای علمی است و به علت دیدگاه انتقادی و بی طرفانه آن چندان مورد استقبال دولت ها نیست، اما در قوانین کيفري و به ویژه در آیین دادرسی کيفري نفوذ کرده و اهداف متفاوتی را برای آن در نظر گرفته است. یکی از این اهداف جرم شناسانه، رویکرد مدیریت محور به آیین دادرسی و فرایند کيفري است که به دنبال بهینه کردن فرایند کيفري و بالا بردن کارایی آن می باشد. بر این مبنای، در این مقاله به رویکردهای مهم مدیریتی جرم شناسی در آیین دادرسی کيفري مورد بررسی قرار می گیرد. فرض این مقاله این است که بهره گیری از آموزه های جرم شناسی می تواند هزینه ها و استفاده از فرایند کيفري را کاهش دهد، رسیدگی کيفري را سرعت ببخشد و قدرت بازدارندگی بزه کاران از ارتکاب جرم را تقویت بخشد. لازم به ذکر است در ضمن مباحث به موضع قانون گذار ایران نیز به ویژه در قوانین اخیر التصویب اشاره شده است. قانون آیین دادرسی کيفري ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ به عنوان یکی از قوانین جدید در بسیاری از موارد به ویژه با رویکرد مدیریتی سعی نموده از یافته های جرم شناسی استفاده نماید. در این تحقیق نشان داده شده آموزه های جرم شناسی وارد این قانون نیز شده، آن را متحول نموده و جنبه مدیریتی آن را تقویت کرده است. در عمل با توجه قضات نسبت به اهداف مدیریتی آن، می توان این اهداف را محقق نمود.

کلید واژه ها: جرم شناسی، رویکرد مدیریت محور، سرعت در رسیدگی های کيفري، کاهش هزینه ها،

کاهش استفاده از دادرسی کيفري

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۸/۲۵

✉ پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

baghershamloo@gmail.com

در چند دهه گذشته تمایل زیادی به استفاده از آموزه‌ها و نتایج تحقیقات جرم‌شناسی در قلمرو قانون‌گذاری و بخش‌های مختلف نظام عدالت کیفری به‌ویژه سیاست‌های مربوط به فرایند کیفری شکل گرفته است. نهادهای فعال حقوق کیفری در زمینه مبارزه با جرم و در رأس آن قانون‌گذار نمی‌تواند نسبت به یافته‌های جرم‌شناسی بی‌توجه باشد. در واقع جرم-شناسی با یک نگاه بی‌طرفانه عملکرد نهادهای حقوق کیفری را مورد بررسی و نقد قرار داده و در صورت لزوم راهکار ارائه می‌دهد. راهکارهایی که این رشته پیش‌نهاد می‌کند باتوجه به این‌که بدون جهت‌گیری سیاسی و صرفاً مبتنی بر تحقیقات علمی است، در صورتی که به درستی و با برنامه‌ریزی مورد بهره‌گیری قرار گیرند به تحقق دادرسی عادلانه کمک می‌کند. این یافته‌ها علاوه بر در نظر گرفتن حقوق بزهکاران و بزه‌دیدگان، می‌تواند راهکارهایی را به سیاست‌گذاران جنایی برای بهبود و کارآیی نظام عدالت کیفری ارائه دهد. به عبارت دیگر، استفاده علمی و صحیح از آموزه‌های جرم‌شناسی می‌تواند در کاربردی کردن مقررات آیین دادرسی کیفری و مدیریت بهینه پدیده جنایی، نظام‌های حقوقی را یاری دهد.

دیدگاه‌های مختلفی در زمینه استفاده از آموزه‌های جرم‌شناسی از سوی حقوقدانان و جرم‌شناسان مطرح شده است. برخی معتقدند جرم‌شناسی باید الهام‌بخش سیاست جنایی، حقوق جزا و آیین دادرسی کیفری باشد؛ زیرا موضوع این نظام‌ها مبارزه علیه بزهکاری است و با آن نمی‌توان مبارزه مؤثری کرد، مگر آنکه ریشه‌ها، علل و عوامل جرم و بزهکاری شناسایی شود و این جرم‌شناسی است که به طور دقیق، شناخت‌های ضروری درباره این عوامل و فرایندهای کنش جنایی را فراهم می‌کند (فرجیها، ۱۳۸۲: ۹۲) و راهکارهایی را به منظور مدیریت دستگاه عدالت کیفری در قبال بزهکاران، کاهش هزینه‌ها و بهبود فرایند رسیدگی و غیره ارائه می‌دهد.

با توجه به این دیدگاه‌ها، جرم‌شناسی در چند دهه اخیر به اشکال گوناگون وارد حقوق کیفری کشورها شده و قوانین آنها را به شدت تحت تأثیر یافته‌های خود قرار داده و تغییر و تحولاتی را در این قوانین ایجاد نموده است. یکی از اشکال استفاده از داده‌های جرم‌شناسی می‌تواند ناظر به آیین دادرسی کیفری باشد. در این معنی، جرم‌شناسی با هدف مدیریتی در آیین دادرسی نفوذ کرده تا در یک نگاه کلی‌تر کارآیی نظام عدالت کیفری را در فرایند دادرسی بالا ببرد. این هدف مدیریتی به اشکال گوناگون قابل تحقق است. در این میان قوانین شکلی ایران نیز بی‌تأثیر از این تحولات نبوده است و در طول دوره‌های قانون‌گذاری کم و بیش از نتایج جرم‌شناسی تأثیر پذیرفته است. از میان قوانینی که تاکنون تصویب شده

است بدون تردید می‌توان مدعی شد که قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ بیشترین بهره را از آموزه‌های جرم‌شناسی به ویژه در حوزه مدیریتی برده است.

۲. اختصارگرایی فرایند دادرسی

اختصارگرایی برگرفته از فرایند مک‌دونالدی است. مک‌دونالدی کردن فرایندی اداری است که در آن اصول رستوران‌های فست فود که در حال تسخیر جنبه‌های گوناگونی از جامعه است، اعمال می‌شود. این ایده متعلق به جرج ریتزر، جامعه‌شناس مشهور آمریکایی است که آن را از مشاهده و تجربه و تحلیل رستوران‌های فست فود استخراج نموده است. ریتزر، مک‌دونالیزه شدن را فرایندی می‌داند که به وسیله آن اصول حاکم بر رستوران‌های فست فود بر سایر بخش‌های جامعه حاکم می‌شوند (منهاجی، ۱۳۹۳: ۳۷). یکی از مصادیق بخش‌های مختلف جامعه، نظام عدالت کیفری است. بدین معنی که این سیاست ممکن است در نظام عدالت کیفری نیز رسوخ کرده باشد و بخش‌های مختلف این نظام نیز، متأثر از طرز کار این رستوران‌ها در صدد کنترل جرم و اعمال مجازات باشند. اگرچه اختصارگرایی و مک‌دونالیزه شدن در مورد مجازات نیز به کار رفته است (پاکنهاد، ۱۳۸۸: ۱۳۵)، اما در این قسمت مدیریت در پروسه کیفری از طریق ماشینی کردن پروسه یا شباهت‌سازی پروسه‌های کیفری مورد قرار می‌گیرد. اصطلاح اختصارگرایی معرف این نوع نگاه به پدیده جنایی در فرایند کیفری است که با توجه به فرایند دادرسی بحث و بررسی می‌شود و در صدد پاسخ به این سؤال است که آیا آموزه‌های جرم‌شناسی می‌تواند به عنوان سیاستی در اختصارگرایی و مک‌دونالیزه کردن رسیدگی کیفری به کار رود. آیا از طریق این سیاست و متأثر از آموزه‌های جرم‌شناسی می‌توان کارایی دستگاه عدالت کیفری را بالا برد. آیا می‌توان با این سیاست‌ها به اهدافی چون اصلاح بزهکار و حمایت از بزه‌دیده باهم پرداخت.

۱.۲. اختصارگرایی از طریق تسریع در رسیدگی

اصطلاح مک‌دونالدی در حقیقت معرف ابزارهایی است که ضمن اختصارگرایی در پروسه کیفری در صدد تأمین اهدافی است که انتظار می‌رفت در روش‌های سنتی با گذشت کلیه مراحل تأمین شود. رسیدگی کیفری به روش سنتی حتی هنگامی که در بهترین حالت در جریان است، فرایند کندی دارد (محمدنجانر، ۱۳۹۳: ۶۴). مراحل مختلف رسیدگی کیفری اعم از تعقیب، تحقیق، دستگیری، ارجاع امر به کارشناس، کیفرخواست و محاکمه معمولاً ماه‌ها به طول می‌انجامد. ممکن است برخی رسیدگی‌ها با حضور هیأت منصفه باشد، در

برخی دیگر قرار اناطه صادر شود و برخی نیز مورد تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی قرار گیرد که همگی رسیدگی کیفری را مدت‌ها به تأخیر می‌اندازد.

هر چند برای سرعت در رسیدگی مبنای عوام‌گرایانه ذکر شده (پاک‌نیت، ۱۳۹۳: ۲۸۶)، اما سرعت در رسیدگی از دیدگاه جرم‌شناسی نیز قابل توجه است. جرم‌شناسان، با اهدافی چون اصلاح مرتکب پیشگیری از جرم، کاهش هزینه‌های نظام عدالت کیفری و غیره راهکارهایی همچون تعلیق تعقیب، معامله‌ اتهام و تعویق صدور حکم را پیش‌نهاد می‌کنند. مواردی چون تعلیق تعقیب و معامله‌ اتهام که منجر به مختومه شدن پرونده می‌شوند، نمونه‌هایی بارز از اختصاری کردن عدالت کیفری هستند. برای مثال، ۹۵ درصد از تمامی محکومیت‌ها در پرونده‌های کیفری آمریکا نتیجه اقرار به جرم هستند (Durose and Langan, 2003: 9). پیش‌نهاد و پذیرش معامله‌ اتهام در مدت زمان به نسبت کوتاهی صورت می‌پذیرد. نکته قابل توجه اینکه در این حالت شیوه رسیدگی به همه پرونده‌ها یکسان است و اعمال تبعیض در نحوه رسیدگی کاهش می‌یابد؛ زیرا شیوه همه معاملات اتهام مشابه است.

علاوه بر این، در این رویکرد با هدف تسریع در رسیدگی و به نتیجه رسیدن فرصتی برای تجدیدنظرخواهی نیست. پرونده‌ها سریعتر مختومه می‌شوند و متهم نیز زودتر از فرایند کیفری خارج می‌گردد و از برجسب خوردن در امان می‌ماند. برای مثال، در تعلیق تعقیب با رعایت برخی شرایط از تعقیب متهم صرف‌نظر می‌شود و مدتی برای وی تعیین می‌شود تا چنانچه در این مدت مرتکب جرم جدیدی نشود، تعلیق وی نیز لغو می‌گردد. بدیهی است چنین راهکاری علاوه بر تسریع در رسیدگی، دارای اهداف جرم‌شناختی دیگری همچون اصلاح و تأدیب و برجسب نخوردن متهم نیز است؛ زیرا متهم در طول دوران تعلیق رفتار و اعمال خویش را کنترل می‌نماید و سعی دارد حتی‌الامکان مرتکب جرم نگردد. با حصول چنین اهدافی، کارایی و کارآمدی عدالت کیفری تضمین می‌شود. امری که یکی از ویژگی‌های اختصارگرایی نیز می‌باشد.

اندیشه‌های جرم‌شناسی واکنش اجتماعی نسبت به کاربردی کردن و اختصاری کردن نظام عدالت کیفری به منظور ثمربخش بودن آن بی‌تأثیر نبوده است. این نوع از جرم‌شناسی با انتقاد از شیوه رسیدگی، نحوه جرم‌انگاری، برخورد قضات و پلیس با متهمین بر این عقیده بود که این موارد سبب طولانی شدن فرآیند رسیدگی و در نهایت برجسب خوردن بزهکاران و کاهش احتمال بازگشت آنها به جامعه می‌شود. آنها برای پرهیز از چنین عواقب ناگواری علاوه بر پیشنهاد جرم‌زدایی، خارج کردن سریع‌تر متهمین از فرایند رسیدگی را در اولویت قرار دادند. انتقادات و پیشنهادات جرم‌شناسی واکنش اجتماعی مستقیم یا غیرمستقیم به

رویکردهای جدید از جمله اختصاری کردن فرایند رسیدگی کیفری منجر می‌شود. برخی جرم‌شناسان ویژگی‌های مثبتی برای اختصاری کردن فرایند کیفری ذکر می‌کنند و بیان می‌دارند که این رویکرد از طریق ابزارهایی مانند معامله اتهام و تعلیق تعقیب سبب کاهش عدم قطعیت یا عدم پیش‌بینی می‌شود (Parker, 1998: 232). توضیح اینکه رسیدگی‌های کیفری به علت طولانی بودن تا حد زیادی غیرقطعی و غیرقابل پیش‌بینی هستند. اما، مک‌دونالدی کردن این ویژگی را کاهش می‌دهد؛ زیرا این رویکرد به دنبال سرعت در رسیدگی و مختومه کردن پرونده است که در نتیجه آن سرنوشت و نتیجه پرونده در مدت زمان معقولی مشخص می‌شود. همچنین اثر دیگر اختصاری کردن دادرسی، کاهش حجم پرونده‌ها در دادگاه است که این امر موجب می‌شود قضاوت با دقت و وقت بیشتری به پرونده‌های شدیدتر و حساس‌تر رسیدگی نمایند.

اختصارگرایی یا مک‌دونالدی کردن با هدف زودبازدهی از دیدگاه رویکرد هزینه - فایده نیز قابل توجه و مفید است. در این حالت با توجه به اینکه پرونده‌ها از رسیدگی کیفری خارج می‌شوند، صرفه‌جویی زیادی در هزینه‌های دستگاه عدالت کیفری می‌گردد و به افراد کمتری جهت استخدام نیاز می‌شود. همچنین دیگر نیازی نیست متهم و بزه‌دیده هزینه صرف گرفتن وکیل، رفت و آمد و غیره نمایند. بدین ترتیب، آموزه‌های جرم‌شناسی در اختصاری کردن فرایند رسیدگی تأثیر به‌سزایی داشته و به نوعی موجب تسریع در رسیدگی شده است. اندیشمندان کلاسیک نیز تا حدی به اختصاری کردن فرایند کیفری نظر داشته‌اند. سزار بکاریا کارآمدی سیاست‌ها و اقدامات نظام عدالت کیفری را در گرو رسیدگی سریع به بزهکاری می‌دانست. وی بر این عقیده بود «دادرسی باید در کوتاه مدت به پایان برسد. بلا تکلیف گذاشتن متهم امری ناموجه است؛ به ویژه زمانی که متهم پیش از صدور حکم در اثر قرارهای تأمین از آزادی محروم می‌شود، زیرا تحت نظر نگه داشتن متهم رنج‌آور است و باید مدت آن تا حد ممکن کوتاه‌تر و شدت آن کمتر باشد» (بکاریا، ۱۳۸۵: ۸۳). ملاحظه می‌شود که توجه به کارآمدی عدالت کیفری از نگاه جرم‌شناسان اولیه نیز قابل توجه بوده است. بدون تردید می‌توان مدعی شد که منظور تمام مکاتب فلسفی این است که برای افزایش کارایی و کارآمدی نظام عدالت کیفری، رسیدگی در مدت زمان معقول و مناسب، تأثیر به‌سزایی در تضمین حقوق طرفین و جامعه دارد، به گونه‌ای که در پرتو آن وضعیت بزهکاران مشخص شده، از حضور آنان در جریان رسیدگی کاسته می‌شود و هزینه‌ها نیز کاهش می‌یابد. بنابراین می‌توان گفت که اختصار در رسیدگی کیفری یکی از مؤلفه‌های ارزیابی عملکرد مدیریت عدالت کیفری به شمار می‌رود.

رویکرد اختصاری و کارآیی در فرایند کیفری را می‌توان در قوانین و مقررات ایران نیز مشاهده کرد. ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ به قضات تکلیف نموده که به اتهام انتسابی اشخاص در کوتاه‌ترین مهلت ممکن، رسیدگی و تصمیم مقتضی را اتخاذ نمایند و از هر اقدامی که باعث ایجاد اختلال یا طولانی شدن فرایند دادرسی کیفری می‌شود، جلوگیری کنند. پیش‌بینی قرار بایگانی کردن پرونده مصداق دیگری از مک‌دونالدی کردن فرایند کیفری می‌باشد که در قانون مذکور پیش‌بینی شده است. ماده ۸۰ این قانون به دادستان اجازه داده که با لحاظ برخی شرایط و در صورت عدم سابقه متهم قرار بایگانی پرونده صادر نماید. در این مورد نیز پرونده به سرعت رسیدگی و مختومه شده که در نتیجه آن سرنوشت و نتیجه پرونده در مدت زمان معقولی مشخص گردیده است.

با این حال، اختصارگرایی یا مک‌دونالدی کردن فرایند کیفری به عنوان یکی از یافته‌های جرم‌شناسی مصون از انتقاد نیست. از جمله مهم‌ترین انتقادات وارده این است که سبب لطمه به حقوق بزه‌دیدگان می‌شود. وقتی که بزه‌کار در جریان رسیدگی با دادستان معامله می‌کند، بزه‌دیده ممکن است احساس بزه‌دیدگی مکرر نماید و بر این باور باشد که جریان رسیدگی تبعیض آمیز و ناعادلانه بوده و به حق خود نرسیده است. زیرا بزه‌کاری که حقوق وی را مورد تعرض قرار داده، بدون محاکمه و محکومیت از فرایند کیفری خارج شده است. به علاوه، این احتمال وجود دارد که رویکرد توافق و مختومه کردن پرونده در فرایند کیفری موجب تجری بزه‌کاران احتمالی شود. این افراد با این امید به سمت ارتکاب جرم می‌شوند که ممکن است در فرایند پروسه قضائی از ادامه رسیدگی و محکومیت رهایی یابند. مضافاً اینکه به تبعیض و نابرابری در فرایند کیفری منجر می‌شود؛ زیرا این راهبرد معمولاً شامل جرایم سنگین و حساسیت برانگیز نمی‌شود و متهمان اینگونه جرایم بدون آنکه از نهادهای ارفاقی سودی ببرند وارد رسیدگی شده و در نهایت به مجازات سنگین محکوم می‌شوند. همچنین این فرایند در اکثر کشورها شامل مجرمان سابقه‌دار نمی‌شود. برای مثال در حقوق ایران، یکی از شرایط بایگانی کردن پرونده توسط دادستان مطابق ماده ۸۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ عدم محکومیت کیفری مؤثر می‌باشد. در ماده ۸۱ این قانون نیز، چنین شرطی برای صدور قرار تعلیق پیش‌بینی شده است. این شرط باعث می‌شود مجرمین دارای سابقه کیفری مؤثر در صورت ارتکاب جرم مشابه نتوانند از مزایای عدالت کیفری اختصاری برخوردار شوند. به عبارت دیگر، در این حالت مفهوم عدالت که متضمن وجود نوعی تناسب میان شدت جرم و مجازات است، مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد.

۲.۲. مدیریت کارکنان نظام عدالت کیفری

ایده مدیریت کارکنان در جریان رسیدگی اختصاری را نیز، باید یکی از آموزه‌های جرم-شناسی واکنش اجتماعی دانست. پلیس، دادستان و قاضی رسیدگی کننده به عنوان سه مقام رسمی مهم امور مربوط به فرایند دادرسی کیفری را در نظام‌های دنیا سازمان می‌دهند. بر خلاف آنچه نظام‌های لیبرال بر آن عقیده دارند مبنی بر این که فرایند کیفری بر مبنای حاکمیت قانون جریان می‌یابد، جرم‌شناسی واکنش اجتماعی با توجه به حوزه فعالیت‌ها و اختیارات مقامات پلیس، دادسرا و دادگاه این‌طور نتیجه گرفته است که این مقامات در موارد متعدد و به اشکال گوناگون فراتر از قوانین و مقررات عمل می‌کنند و در بسیاری از موارد درگیر جهت‌گیری‌های شخصی خود هستند. هدف جرم‌شناسی انتقادی از طرح این بحث آن است که اعمال صلاح دید شخصی مقامات را بر خلاف اصل قانونی بودن جرم و مجازات نشان دهد و در صورت امکان راهکار ارائه دهد.

۱.۲.۲. در مرحله پلیسی

وقتی پلیس در جریان ارتکاب یک جرم قرار می‌گیرد، برخورد وی اعم از دستگیری یا عدم آن، نحوه ارائه گزارش خود، توجه به آلات و محل وقوع جرم در نتیجه یک پرونده بی‌نهایت مؤثر است. همچنین «تصمیمات پلیس حین برخورد با یک مظنون در خصوص این‌که آیا بازداشت یا بازجویی شود یا بررسی‌های خاصی در مورد وی صورت گیرد و همین‌طور تصمیم‌گیری در مورد این‌که آیا به یک «اخطار» اکتفا گردد، یا اینکه به جای پیگرد قانونی صرفاً یک هشدار رسمی به مجرم داده شود، همگی به انتخاب پلیس بستگی دارد» (جعفری، ۱۳۹۱: ۶۵).

۲.۲.۲. در دادسرا

در این مرحله دادسرا دارای صلاح دید شخصی می‌باشد و ممکن است در فرایند رسیدگی کیفری به این نتیجه برسد که عنوان اتهامی مندرج در شکایت با هیچ یک از عناوین قانونی مطابقت نداشته و پرونده باید مختومه شود. این در حالی است که این احتمال وجود دارد همین پرونده در شعبه دیگر به علت صلاح دید مقام رسیدگی کننده منتهی به قرار مجرمیت شود. بدین ترتیب، در نهایت به علت اعمال صلاحدید و قضاوت‌های شخصی نسبت به یک موضوع مشابه، تصمیمات متفاوتی گرفته می‌شود. به علاوه، امروزه تحت تأثیر مکاتب اصلاح و درمان، اصل مقتضی بودن تعقیب حاکم می‌باشد که این اصل به صراحت حاکی از اعمال صلاحدید و قضاوت‌های شخصی است. مطابق این اصل چنانچه مقام تعقیب در فرایند

رسیدگی به این نتیجه برسد که بنابر نظر شخصی، تعقیب متهم به مصلحت جامعه یا متهم نیست، می‌تواند پرونده را بایگانی کند. در توجیه این اصل گفته می‌شود که دادستان باید مجاز باشد در صورت به مصلحت نبودن تعقیب برای جامعه، تحت شرایط پیش‌بینی شده در قانون از تعقیب وی صرف‌نظر نماید.

۳.۲.۲. در دادگاه

قاضی می‌تواند نظر کارشناس را نپذیرد یا این که به این علت که گزارش مرجع انتظامی مورد وثوق نیست، به آن استناد نکند. همچنین قضات به علت تعصبات و دیدگاه سیاسی‌ای که دارند ممکن است با استفاده از تفسیر قاضی، تفسیری خلاف ظاهر و روح مواد قانونی نمایند و جریان محاکمه را تغییر دهند. (غلامی، ۱۳۸۴: ۱۰۲). در اثر اعمال نظرات شخصی، مجازات ممکن است برای بزهکار بی‌اثر نمایان شود. برای مثال قاضی صادر کننده حکم می‌تواند به علت ویژگی‌های شخصی یا سابقه متهم، مجازات را به نوع دیگری که خفیف‌تر است، تبدیل نماید یا اینکه اصلاً حکم به مجازات ندهد و آن را به تعویق بیندازد.

این نوع جرم‌شناسی با انتقاد نسبت به اعمال نظرات شخصی دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری برای کارایی بیشتر و برخورد غیرتبعیض‌آمیز عقیده بر مدیریت و کنترل افراد درگیر در رسیدگی‌های کیفری دارد. کنترل و افزایش کارایی از مؤلفه‌های اختصارگرایی در عدالت کیفری است که انتقادات جرم‌شناسی واکنش اجتماعی به شرح فوق نسبت به آن بی‌تأثیر نبوده است. در نتیجه این مؤلفه‌ها امروز کارکنان عدالت کیفری به وسیله تعداد بی‌شماری از قوانین و مقررات کنترل می‌شوند (Jeffrey, 2004: 70). برای مثال، جهت پرهیز از اعمال صلاحیت شخصی، قانون اساسی ایالات متحده آمریکا افسران پلیس را از بازرسی‌ها و توقیف‌های بی‌دلیل منع می‌کند. قوانین اساسی ایالت‌ها نیز محدودیت‌های مشابهی در نظر گرفته‌اند. تصمیمات دیوان عالی ایالات متحده رفتار مأموران عدالت کیفری را بررسی می‌کند. برای مثال «در پرونده مورسی علیه بروور و پرونده گانون علیه اسکارپلی، اصول سرسختی را در آزادی مشروط و مجازات‌های تعلیقی تجویز می‌کند» (رابرت، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

در رسیدگی اختصاری یا مک‌دونالدی شده قوانین نقش اساسی در کنترل و نظارت بر مأموران و قضات در جریان رسیدگی دارند. برای مثال در آمریکا، قوانین از طریق محکومیت‌های معین، اصول محکومیت و حداقل اجباری محکومیت تصمیمات قضات را

کنترل می‌کنند. همچنین قوانینی وجود دارد که ناظر بر شیوه تحصیل دلیل و آیین رسیدگی هستند که رویه دادگاه‌ها را سازمان‌دهی می‌کنند.^۱

مدیریت کارکنان نظام عدالت کیفری در حقوق ایران نیز قابل مشاهده است. قانون نظارت بر رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷ یکی از این قوانین است. همان‌طور که از نام این قانون برمی‌آید هدف از تصویب آن نظارت و کنترل بر قضات حین انجام وظیفه در جریان رسیدگی است. مجازات‌های انتظامی مقرر شده در مواد ۱۸ - ۱۴ این قانون به روشنی گویای این مطلب است که قانون‌گذار در صدد محدود کردن قضات در جهت اعمال نظرهای شخصی خارج از اختیارات قانونی‌شان بوده است. برای مثال به موجب بند ۴ ماده ۱۷ این قانون «خروج از بی‌طرفی در انجام وظایف قضائی» قاضی را در معرض محکومیت مجازات انتظامی درجه هشت تا سیزده قرار می‌دهد. همچنین به موجب بند ۹ ماده ۱۵ همین قانون چنانچه مقام قضائی از «اعلام تخلفات کارکنان اداری، ضابطان...» خودداری نماید، محکومیت به مجازات انتظامی درجه چهار تا هفت در انتظار او خواهد بود.

البته مدیریت زیاد و بی‌حد و حصر بر کارکنان قابل انتقاد به نظر می‌رسد. محدود کردن قضات در اعمال صلاحیت شخصی اصل فردی کردن اجرای کیفر را نادیده می‌گیرد که موجب می‌شود برای همه بزهکاران حکمی مشابه صادر شود. به‌علاوه، این میزان از کنترل و نظارت بر کارکنان در عدالت کیفری اختصاری با گفته‌های خود جرم‌شناسان و اکنش اجتماعی در تعارض است. زیرا، این جرم‌شناسان از یک طرف، با طرح نظریه برچسب‌زنی نظام عدالت کیفری را بر باد انتقاد گرفته و بر این عقیده بودند که دست‌اندرکاران این نظام با جرم‌نگاری و تعقیبات نابجا در طول فرایند رسیدگی سبب زدن برچسب مجرمانه بر پیشانی اشخاص می‌شوند. از سوی دیگر، آن‌ها با اعمال کنترل و مدیریت شدید مانع از

۱. اختصار گرایی یا مک‌دونالدی کردن عدالت کیفری امروزه با برنامه پیشرفته «کمپستات» به کنترل مأموران پلیس می‌پردازد. این برنامه در سال ۱۹۹۴ در شهر نیویورک به اجرا درآمد. کمپستات یک سیستم حل مسأله استراتژیک است که ماهرانه‌ترین اصول مدیریت را با جدیدترین تحلیل‌های جرم و فناوری سیستم‌های جغرافیایی ترکیب می‌کند (Walsh & Vito, 2004: 52). هدف اصلی این برنامه کمک به ادارات پلیس در مبارزه با جرم و بهبود کیفیت زندگی در جامعه است. این برنامه بر مواردی مانند کاغذبازی‌های سنتی، از دست دادن تمرکز در کاهش جرم، کمبود همکاری در میان بخش‌ها، کمبود اطلاعات به روز که بر طبق آن استراتژی‌های کنترل جرم بنا می‌شود و سنجش استراتژی‌هایی که قبلاً مورد استفاده قرار گرفته است، غلبه می‌کند (Jeffrey, 2004: 71). اطلاعات بدست آمده از کمپستات، به سران پلیس در قضاوت نسبت عملکرد مأموران ارشد حوزه خود کمک می‌کند. مأموران ارشد حوزه نیز عملکرد افسران خود را سنجش خواهند کرد. در نهایت بر خلاف کاغذ بازی‌های سنتی، کمپستات سازمان پلیس را علمی‌تر و سریع‌تر خواهد کرد (رابرت، همان).

اعمال صلاح دید قضات در برخی مواقع هستند. نتیجه چنین مخالفتی چیزی جز افزایش طول رسیدگی و شلوغ شدن دادگستری نیست؛ زیرا در این حالت قضات و پلیس به دلیل کنترل و نظارت قوانین و مافوق آن‌ها، نمی‌توانند از راهبردهایی همچون معامله اتهام، تعلیق و تعویق استفاده نمایند.

انتقاد دیگر، حذف «حسن رفتار» و «آزادی مشروط» به موجب طرح‌های «محکومیت معین» می‌باشد که نشان می‌دهد قانون‌گذار خلاف اصل فردی کردن حرکت کرده است. این دو راهبرد موارد بسیار مفیدی هستند که مقامات زندان طبق آن‌ها می‌توانند زندانیان را مجبور به تبعیت از زندان نمایند، ولی به خاطر سیاست‌های کنترل و مدیریت از بین رفته است. این اعتقاد که برخی قضات آشکارا با در نظر گرفتن موقعیت متهم یا جرم، احکام نامتناسب و ناعادلانه صادر می‌کنند، بعضی قانون‌گذاران و منتقدان را وادار به پذیرش و ایجاد برخی محدودیت‌ها در آزادی عمل قضات کرده و در نهایت، ضرورت نوعی یکسان‌سازی صدور احکام کیفری و رسیدگی به جرایم را تشدید کرد.

باید گفت اگرچه برنامه کنترل و مدیریت کارکنان نظام عدالت کیفری مانع از تمرکز تصمیم‌گیری و تبعیض شده است و عناصر فنی نظامی پلیس را به کار می‌برد، اما ضعف این نوع کنترل در این است که با استفاده از مدل سلسله مراتبی نظامی، به‌ویژه در نهاد پلیس و تأکید بر پاسخ‌گویی و قابلیت پیش‌بینی، تمایل دارد از توانایی اداره پلیس در رسیدن به دیگر اهداف سازمانی استفاده کند؛ به گونه‌ای که این برنامه در سایر نهادها نیز گسترش یافته است (Ozdemir, 2011: 24). به بیان دیگر، این روش در تلاش است از مدیریت‌های پلیسی در سایر سازمان‌ها مانند دادگستری نیز بهره‌بردارد.

۳. رویکرد هزینه‌محور جرم‌شناسی در آیین دادرسی کیفری

واقعیت این است که نمی‌توان جرم را برای همیشه در جوامع بشری از بین برد. پس باید کاهش، مدیریت و کنترل میزان جرایم در اولویت قرار داده شود. ولی از آن‌جا که شناخت انواع هزینه‌ها و معیارها به سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا در موقعیت‌های مختلف بهترین روش و معیار را برای ارزیابی هزینه‌ها و منافع در فرایند دادرسی انتخاب کنند، برای افزایش کارایی سیستم، هزینه‌ها باید ارزیابی شوند و برنامه‌های مختلف و به صرفه‌ای را در اجرا نمایند (Cohen, 2006: 280). برای دستیابی هرچه بهتر به این هدف می‌توان از داده‌های علوم دیگر از جمله جرم‌شناسی استفاده کرد.

مطابق این دیدگاه، جرم‌شناختن اعمال باید به گونه‌ای باشد که از لحاظ اقتصادی کارآمد بوده و رفاه اجتماعی را افزایش دهد و هزینه‌های اجتماعی جرم نیز کاهش یابد.

«بیکر» افراد جامعه را عاقل و محاسبه گر فرض می‌کرد. به عقیده وی بزهکاران قبل از اقدام به ارتکاب جرم، هزینه‌های احتمالی بزهکاری را با منافع احتمالی مورد سنجش قرار می‌دهند. در نتیجه بالا بودن هزینه در مقابل سود حاصله، بزهکار را ارتکاب جرم باز خواهد داشت (Becker, 1968: 175). به علاوه افزایش هزینه فرصت‌های از دست رفتن بزهکاران، احتمال گرایش به فعالیت‌های بزهکارانه را کم خواهد کرد. برای مثال، «افزایش فعالیت‌های قانونی و هزینه‌های آن برای مقابله با جرم موجب خواهد شد که بزهکاران کم‌تر به فعالیت‌های مجرمانه خاص گرایش یابند» (بابایی، ۱۳۹۱: ۸۸).

ارزیابی هزینه‌های جرم به جرم‌شناسان کمک می‌کند تا میزان شدت و درجه اهمیت هر یک از جرایم را با توجه به میزان آسیب و خسارات ناشی از آن تعیین کنند و در نتیجه زمینه‌های واکنش کارآمد نسبت به جرایم از طریق انطباق هزینه‌های نتایج واکنش بر هزینه‌های جرم فراهم می‌شود. به عبارت دیگر، اگرچه جرم‌شناسان با توجه هزینه‌های جرم، ضمانت اجراهای مقرون به صرفه‌ای را به سیاست‌گذاران پیش‌نهاد می‌کنند، اما این محور از مطالعات، مورد بحث این قسمت نیست. بلکه آنچه در اینجا بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد استفاده از آموزه‌های جرم‌شناسی برای کاهش هزینه‌های بزه‌دیده و نظام عدالت کیفری در فرایند کیفری است.

۱.۳. تأثیر داده‌های جرم‌شناسی بر کاهش هزینه‌های بزه‌دیده

با وجود تأثیر مستقیم جرم بر زندگی بزه‌دیده، حضور وی کم‌تر در فرایند دادرسی نمود دارد. شاید بتوان گفت یکی از دلایل عمده این بی‌توجهی ناشی از عدم آگاهی از میزان هزینه‌های وارد شده به بزه‌دیدگان است. از دیدگاه جرم‌شناسی هزینه‌های بزه‌دیده در فرایند دادرسی به هزینه‌هایی اطلاق می‌شود که بزه‌دیدگان پس از ارتکاب جرم یا برای کاستن از نتایج نامطلوب جرم محتمل می‌شود؛ مانند هزینه‌های گرفتن وکیل، هزینه‌های رفت و آمد به دادگستری و کلانتری، هزینه‌های مشاوره و روانشناسی، هزینه‌های ناشی از درد و رنج ناشی از جرم، از دست دادن کیفیت زندگی و غیره. بیشتر جرایم به ویژه جرایم علیه اموال مانند کلاهبرداری، خیانت در امانت و تصرف غیرقانونی با اهداف اقتصادی و کسب سود ارتکاب می‌یابند. همه این جرایم هزینه‌های جانبی برای بزه‌دیدگان به همراه دارند. این هزینه‌های جانبی در قیاس با از دست دادن اموال ممکن است بیشتر از هزینه و ارزش مادی خود اموال از دست رفته باشد؛ زیرا اموال از دست رفته منبعی برای افزایش در میزان درآمد شخص و در نتیجه رفاه او تلقی می‌گردد که با از دست رفتن آن، هزینه‌های دیگری غیر از خود اموال به شخص تحمیل شده است (Cohen, 2005: 56).

به علاوه، بزه‌دیده متحمل هزینه فرصت از دست رفته نیز خواهد شد. هزینه فرصت از دست رفته عبارت از هزینه از دست دادن بهترین جای‌گزین در زمان خاص (Ibid: 27). برای مثال، اگر بزه‌دیده برای احقاق حق خود ده ساعت در پاسگاه انتظامی، دادسرا، پلیس و دادگاه وقت صرف کند، این ده ساعت هزینه فرصت از دست رفته تلقی می‌شود. هزینه فرصت از دست رفته در این ده ساعت برابر است با مقدار ساعتی که بزه‌دیده برای انجام سایر امور می‌توانست صرف کند و ما به ازایی دریافت کند. به این هزینه‌ها باید هزینه پزشکی، مشاوره روانی، سختی رنج و آسیب و از دست رفتن کیفیت در زمان فوق را نیز افزود.

متأثر از آموزه‌های بزه‌دیده‌شناسی به عنوان شاخه‌ای از مطالعات جرم‌شناسی اسناد سازمان ملل متحد و حقوق داخلی برخی از کشورها مانند آلمان و فرانسه نهادهایی را برای کاهش آسیب‌های عاطفی و روانی بزه‌دیدگاه در فرایند رسیدگی پیش‌بینی نموده‌اند (آشوری، ۱۳۷۶: ۲۶). در حقوق ایران تأثیر آموزه‌های بزه‌دیده از لحاظ کاستن هزینه و جبران آن در ابهام قرار دارد. در قوانین آیین دادرسی کیفری قبل از انقلاب برای نخستین بار در بند ۲ ماده ۹ لایحه قانونی قسمتی از مواد آیین دادرسی کیفری ۱۳۳۵ بر جبران خسارت‌های معنوی ناشی از جرم تأکید شده است. در این لایحه قانونی اشاره‌ای به سایر هزینه‌ها از جمله هزینه دادرسی، گرفتن وکیل، اجرای تصمیمات قضائی و غیره نشده است. در قوانین بعد از انقلاب، در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری اشاره‌ای به جبران خسارت معنوی نشده و خسارت‌های قابل جبران را ضرر و زیان مادی ناشی از جرم و منافع ممکن‌الحصول دانسته است. ملاحظه می‌شود که علیرغم مقالات و اندیشه‌های فراوان در خصوص حمایت از بزه‌دیده، در هیچ یک از قوانین مصوب در ایران نگاه اقتصادی جامعی به وی در فرایند کیفری وجود نداشته است.

با وجود این، قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ بیشتر از داده‌های جرم‌شناختی تأثیر پذیرفته است و نگاهی اقتصادی بیشتری به بزه‌دیده در جریان رسیدگی دارد و حمایت تقریباً جامعی را از لحاظ اقتصادی از بزه‌دیده به عمل آورده است. برای مثال ماده ۶۲ در این باره مقرر می‌دارد که «تحمیل هزینه‌های ناشی از انجام وظایف ضابطان نسبت به کشف جرم، حفظ آثار و علائم و جمع‌آوری ادله وقوع جرم، شناسایی و یافتن و جلوگیری از فرار و مخفی شدن متهم، دستگیری وی، حمایت از بزه‌دیده و خانواده وی در برابر تهدیدات، ابلاغ اوراق و اجرای تصمیمات قضائی تحت هر عنوان به بزه‌دیده ممنوع است.» همچنین ماده ۴۱ این قانون در شرایط تعلیق تعقیب مقرر می‌دارد که دادستان ممکن است متهم را به ارائه خدمات به بزه‌دیده، رفع یا کاهش آثار زیان‌بار مادی یا

معنوی ناشی از جرم ملزم نماید. ماده ۲۱۷ نیز اعلام می‌دارد که قراردادهای تأمین باید با توجه به مصالح و خسارات وارده به بزه‌دیده صادر شود. همچنین ماده ۳۴۷ قانون جدید امکان برخورداری از وکیل رایگان را برای بزه‌دیده فقد تمکن مالی پیش‌بینی نموده است. تبصره ماده ۵۶۰ نیز در زمینه حمایت مالی از بزه‌دیده دارای نوآوری است که در قوانین سابق مصداق ندارد. مطابق این تبصره چنانچه شاکی از پرداخت هزینه انتشار آگهی، رفت و آمد گواهان، حق الزحمه کارشناسان، مترجمان، پزشکان و سایر اشخاص ناتوان از پرداخت باشد، به تشخیص مقام قضائی هزینه از محل اعتبارات قوه قضائیه پرداخت می‌شود.

۲.۳. بهینه کردن هزینه‌های عدالت کیفری

سیاست‌گذاران در تلاش هستند با کم کردن جریان رسیدگی و بهره‌گیری از علوم دیگر، تا جای ممکن از این هزینه‌ها بکاهند (محمدنجر، پیشین، ۶۶). اگرچه در ایران آمار دقیق و تفصیلی از سال‌های مختلف در مورد هزینه‌های نظام عدالت کیفری ارائه نشده است. با این حال، برخی آمارهای منتشر شده از سوی دولت حکایت از بالا بودن این هزینه‌ها در ایران دارد. مطابق یک آمار که از سوی وزیر دادگستری در سال ۱۳۹۳ ارائه شده تعداد پرونده‌های وارده به دستگاه قضائی در سال ۱۳۹۲، ۹ میلیون و ۸۱۶ هزار پرونده بوده است. همچنین در این سال ۲۱۷ هزار و ۸۵۱ زندانی وجود داشته است. میزان ورودی پرونده‌ها در دادرسی‌های سراسر کشور بیش از ۳ میلیون فقره بوده که حاکی از رشد ۷.۴۷ درصدی دارد. میزان خروجی پرونده‌ها نیز ۵ درصد رشد داشته است. میزان بودجه قوه قضائیه نیز در سال ۱۳۹۳، ۴ هزار و ۷۲۸ میلیارد تومان است که نسبت به سال ۹۲ اعتبارات هزینه‌ای ۴۰ درصد رشد داشته است (پورمحمدی، به آدرس www.shahrekhobar.com/political: ۱۳۹۳).

«هزینه‌های عدالت کیفری در ایالات متحده نیز بسیار بالاست؛ این هزینه‌ها در سال ۲۰۰۱ میلادی به یکصد و شصت و هفت میلیون دلار رسیده است. در مقایسه با سایر هزینه‌های دولتی این قسمت میزان بالایی را به خود اختصاص داده است. از این میزان هزینه صرف شده فوق، نهاد پلیس ۴۳ درصد، خدمات قضائی و قانونی ۲۳ درصد و اقدامات اصلاحی و تربیتی ۳۴ درصد را شامل می‌شود» (Bauer, 2004: 10). هزینه‌های مربوط به تعقیب، محاکمه و اجرای مجازات به ویژه مجازات اعدام موارد دیگری هستند که به دولت‌ها تحمیل می‌شوند. جرایم خشن و مضمول اعدام که داده‌های جرم‌شناسی در آن زیاد اعمال نمی‌شود، هزینه بالایی دارند. در سال ۲۰۰۱ میلادی، هزینه متوسط هر اعدام در ایالات متحده بین ۲.۵ تا ۵ میلیون دلار متغیر بوده است (Bohem, 2003: 137). این هزینه‌ها

هنگامی که محاکمه و رسیدگی به جرایم اعدام به اجرای حکم منجر نمی‌شود، باز هم به دولت‌ها تحمیل می‌گردد.

یکی از ایرادهایی که جرم‌شناسان در رابطه با افزایش هزینه‌ها به فرایند کیفری وارد می‌کنند، محکومیت‌های معین و در نتیجه کاهش اختیارات قضات است. زیرا، محکومیت‌های نامعین به قضات آزادی عمل بیشتری می‌داد. افکار عمومی بر این عقیده بود که قضات با این روش در برابر جرم مدارا می‌کنند و در نتیجه آن هیأت‌های آزادی مشروط بسیاری از مجرمین خطرناک را که تنها قسمتی از محکومیت خود را طی کرده‌اند، آزاد می‌کنند. حتی برخی بیان می‌دارند که «محکومیت‌های نامعین خلاف حقوق بشر است؛ زیرا سرنوشت و آزادی مجرم در ابهام قرار می‌گیرد و معلوم نیست چه هنگام آزاد می‌شود، در حالی که محکومیت معین این ویژگی را ندارد» (Grist, 1991: 177). این انتقادات با توجه به هزینه‌هایی که محکومیت‌های معین به دولت‌ها تحمیل می‌کند، ناموجه است و به نوعی به یافته‌های جرم‌شناسی نیز بی‌توجهی می‌کند؛ زیرا محکومیت‌های معین و کاهش اختیارات قضات موجب افزایش جمعیت زندان و صرف هزینه‌های هنگفت برای توسع زندان می‌شود. به علاوه، جریان رسیدگی را نیز طولانی می‌کند که با توجه به این اطاله، باید افراد بیشتری درگیر فرایند کیفری باشند و نتیجه آن چیزی جز افزایش هزینه نخواهد بود.

در این میان و برای پاسخ به این انتقادات بهره‌گیری از داده‌های جرم‌شناسی می‌تواند به حل مشکل کمک کند. راهکارهایی که جرم‌شناسی در فرایند کیفری ارائه می‌دهد، در عمل می‌تواند حجم کار دادسراها و دادگاه‌ها را کاهش دهد، از صرف هزینه و بودجه اضافی جلوگیری کند و بزهکاران را نیز حتی‌الامکان از فضای دادگستری دور می‌کند. نباید ناگفته گذاشت که اعمال چنین راهکارهایی نیازمند اعتماد بیشتر به قضات است و باید اختیارات بیشتری در جریان رسیدگی به آنها داده شود. برای مثال، اعمال راهکارهایی همچون تعلیق تعقیب، معامله اتهام و ارجاع امر به شورای حل اختلاف جز با افزایش اختیارات مقامات قضائی دادسرا و دادگاه ممکن نیست. دست‌یابی به چنین اهدافی علاوه بر تصویب قوانین کارآمد در این زمینه، نیازمند استخدام افراد مجرب و کارآزموده است که باید در عین حال تحت مدیریت و نظارت قرار بگیرند. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ در این رویکرد هزینه‌محورتری نسبت به قوانین ماقبل دارد و بسیاری از نهادهای فوق و همچنین میانجیگری را پیش‌بینی نموده است که در صورت استفاده از آنها، هزینه‌های زیادی از جمله هزینه مرحله تجدیدنظرخواهی، هزینه زندان و اجرای احکام از قوه قضائیه کاسته می‌شود.

۴. تأثیر یافته‌های جرم‌شناسی بر کاهش استفاده از دادرسی کیفری

چنانچه جرم‌انگاری بدون توجه به معیارهای جرم‌شناسی، واقعیات اجتماعی، تحولات فرهنگی و اقتصادی و به صورت افراطی مورد استفاده باشد، ممکن است تورم کیفری، زمین‌گیر شدن عدالت کیفری و بحران حقوق کیفری، تحدید قلمرو حقوق و آزادی‌های فردی، کاهش کارآیی مجازات، جرم‌زا شدن حقوق کیفری و غیره را موجب می‌شود (شکرچی‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۵۵). زمانی که همهٔ مقوله‌ها با حقوق کیفری حل و فصل می‌گردد و در همهٔ عرصه‌ها دخالت می‌کند، در اینصورت شهروند دچار سردرگمی می‌گردد؛ زیرا همهٔ امور مهم و اساسی جلوه داده شده است. در نتیجهٔ این امر، شهروند همه چیز را به عنوان فرع و پیش پا افتاده تلقی می‌کند. به همین جهت و در همین معناست که از «کاهش ارزش مجازات» سخن به میان می‌آید (گسن، ۱۳۷۱: ۲۵۷). کاهش ارزش مجازات به این معنی است که کیفر دیگر در ذهن شهروندان ترس ایجاد نمی‌کند و بازدارنده نیست. دیگر، دادگستری محیطی تازه برای بزهکاران نیست، زیرا آنها به کرات به آن رفت و آمد داشته‌اند و با آن آشنایی کامل دارند. در چنین شرایطی اگرچه هدف اصلی سازوکارهای کیفری کاهش رقم بزهکاری و جمعیت کیفری می‌باشد، اما افزایش استفاده از فرایند رسمی کیفری خود موجب ورود افراد زیادی به عنوان مجرم در سیکل جنایی می‌شود که در مواردی می‌تواند موجب زمین‌گیر شدن نهادهای عدالت کیفری شود.

بدین ترتیب، دادگستری و فضای حاکم بر آن اثرات سوء مختلفی را بر وضعیت اجتماعی و روانی بزهکار دارد، هزینه‌های دولت‌ها را افزایش داده، جریان رسیدگی را کند کرده، کیفیت آن کاهش داده و از لحاظ بزه‌دیده‌شناسی نیز بزه‌دیده باید مدت‌ها صبر کند تا شاید به حقوق خود برسد. با توجه به این اثرات سوء و با عنایت به اینکه انسان موجودی پیچیده است، به صرف قوانین خشک و بی‌روح نمی‌توان به پدیدهٔ بزهکاری پاسخ داد (سلطانفر، ۱۳۸۳: ۱۶۰). لذا باید قوانین موجود و به‌ویژه قوانین مرتبط با فرایند کیفری را به وسیلهٔ علوم دیگر پر بار ساخت و در صدد حل مشکلات برآمد. برای مدیریت بزهکاری و کاهش هزینه‌ها صرف صدور حکم و مجازات در یک فرایند رسیدگی سریع بدون استفاده از سایر علوم اجتماعی پاسخگو نخواهد بود. با توجه به این مشکلات و ناسازگاری‌ها، جرم‌شناسان راهکارهایی را پیش روی سیاست‌گذاران قرار داده‌اند که با بهره‌گیری از آنها در برخی موارد می‌توان با مدیریت فرایند کیفری به حل مشکل بزهکاری نائل آمد.

۱.۴. جنبش‌های جرم‌شناختی ناظر به کاهش استفاده از دادرسی کیفری

امروزه اکثر کشورها در نتیجه جدال میان استراتژی پیشروی حقوق کیفری و استراتژی عقب‌نشینی حقوق کیفری به سمت تعدیل در مجازات‌ها، توجه به شخصیت مجرم، حمایت از بزه‌دیدگان، اجتماعی کردن حقوق کیفری و در نهایت خارج کردن بزهکاران از دادگستری و هدایت آنها به سمت راهکارهای غیر رسمی گام برداشته‌اند. خارج کردن از دادگستری و اعمال روش‌های غیر رسمی توسط سیاست‌گذاران جز با بهره‌گیری از آموزه‌های جرم‌شناسی میسر نخواهد بود. در واقع، سیاست‌گذاران با الهام از این آموزه‌ها می‌توانند به سمت حداقلی کردن آیین دادرسی کیفری رسمی گام بردارند. جرم‌شناسی با طرح رویکردهایی همچون عدالت ترمیمی، بها دادن به بزه‌دیده به عنوان یک طرف دعوا، انتقاد از هزینه‌های فرایند کیفری رسمی در صدد است که متهمان و بزهکاران حتی‌الامکان وارد دادرسی کیفری رسمی نشوند و آثار مخرب اجتماعی و روانی آن در امان بمانند. لازم به ذکر است که جرم‌شناسان طرفدار راهبرد عقب‌نشینی حقوق کیفری در این باره متفق‌القول نیستند و به دو دسته تقسیم شده‌اند که گروهی الغاء‌گرایی نظام کیفری را مطرح نموده‌اند و گروه دیگر نظریهٔ اکتفاء به حداقل را بیان کرده‌اند.

۱.۱.۴. جنبش الغاء‌گرایی

پیروان افراطی ایدهٔ تحدید قلمرو حقوق کیفری بحث الغاء‌گرایی نظام کیفری و جایگزینی حقوق دفاع اجتماعی را اعلام نموده‌اند که همانطور که پیش‌تر اشاره شد به جای مجازات، اقدامات دفاع اجتماعی را پیشنهاد می‌کنند. این جنبش بزهکار را حاصل ساختار و عملکرد کارگزاران عدالت کیفری کلاسیک می‌داند و معتقد است خود جامعه با جرم‌انگاری‌های جدید و نحوهٔ برخورد با متهمان و بزهکاران قلمرو مداخلهٔ نظام کیفری را توسعه می‌دهد (Kinsey, Lea & Young, 1986: 374-376) و بدین‌سان ضمن محدود کردن فضای آزاد اندیشیدن و آزاد زیستن شهروندان، آنها را در معرض بزهکاری قرار می‌دهد. نظریه‌های اقتصادی کیفر زندان را به باد انتقاد می‌گیرند و آن را زمینه‌ساز تکرار جرم از طریق فرهنگ-پذیری از محیط زندان تلقی می‌کنند. رفتار پلیس و قضا را برچسب‌زننده می‌دانند و برخوردهای سلیقه‌ای آنان را سوق دادن شهروندان به سمت بزهکاری محسوب می‌کنند (نجفی‌ابرنادآبادی، ۱۳۸۲: ۱۶).

۲.۱.۴. اکتفاء به حداقل

رویکرد حداقلی به آیین دادرسی کیفری و لزوم احترام به اصل استقلال فردی، سبک‌های زندگی متفاوت و حریم خصوصی شهروندان ایجاد می‌نماید که در توسل به حقوق کیفری و عدالت کیفری رسمی قدری محتاطانه عمل شود. در نتیجه رواج چنین تفکری، نظریه «اکتفا به حداقل» مطرح گردید و مقصود این است که عدالت کیفری در برخورد با رفتارهای مجرمانه باید به حداقل مورد بسنده نماید. اکتفاء به حداقل زمانی قابل توجیه خواهد بود که احراز گردد پاسخ‌های دیگری غیر از مجازات و جایگزین‌های دیگری غیر از نهادهای رسمی برای برخورد با یک موقعیت مسأله‌دار (رفتار خلاف قانون) در اختیار مقام قضائی باشد.

پیروان رویکرد حداقلی به آیین دادرسی کیفری معتقدند که تا سر حد امکان و جز در موارد ضروری، باید توسل به فرایندهای کیفری رسمی محدود و به عنوان یک امر استثنائی تلقی شود. جرم‌انگاری هزینه‌های گزافی را متوجه جامعه می‌کند (پاک‌نیت، پیشین: ۱۴۱) و باید کاهش یابد و اصل بر فعالیت انسان‌ها و آزادی اراده مبنا قرار گیرد زمانی می‌توان به جرم‌انگاری یک رفتار ایراد وارد ساخت و در مقابل ناقض این عمل به نظام کیفری متوسل گردید که هیچ راهکار دیگری برای کنترل این موقعیت وجود نداشته باشد و سایر نهادهای کنترل اجتماعی در این زمینه پاسخ‌گو نباشند. از دیدگاه این رویکرد به جای استفاده از حقوق کیفری خشن که معمولاً آسان‌ترین و کم‌هزینه‌ترین گزینه مقابله با بزهکاری است، بهتر است با استفاده از سیاست جنایی مشارکتی و استفاده از سایر روش‌های غیررسمی و غیردولتی (Wozniak, 2000: 274) و با فرهنگ سازی و بسترسازی آموزشی زمینه را برای پیشگیری و تقلیل میزان جرایم فراهم آورد. این رویکرد در پاسخ به مخالفان مبنی بر خلع سلاح شدن جامعه در قبال افراد اضافه می‌کنند که به منظور مقابله با موقعیت‌های مسأله‌دار از سایر ضمانت‌اجراهای حقوقی همچون حقوق مدنی، حقوق اداری استفاده شود و دادگاه باید به عنوان یک میانجیگر میان بزه‌دیده و بزهکار عمل کند (Wozniak, 2002: 213)؛ به ویژه این بحث در خصوص «جرایم خرد» مطرح می‌گردد و بر این باورند نباید وقت و امکانات و منابع مالی صرف جرایمی گردد که از آنچنان درجه اهمیت برخوردار نبوده و از آستانه تحمل مردم فراتر نیست. بیشتر انرژی و تمرکز عدالت کیفری رسمی باید معطوف به تجاوزات شدید و مخل نظم و امنیت عمومی گردد. این امر می‌تواند ضمن تضمین آزادی‌های فردی، کارایی عدالت کیفری را بهبود ببخشد.

۲.۴. راهکارهای عملی کاهش استفاده از دادرسی کیفری

با توجه به نقش مهمی که پلیس در کنار دادسرا و دادگاه‌ها ایفا می‌کند، می‌توان جلوه‌ای از حداقلی کردن آیین دادرسی کیفری را در برخی کشورها ملاحظه کرد. برای نمونه، در نظام‌هایی که به خانواده حقوق کامل‌لا تعلق دارند یا از آموزه‌های این سیستم الهام گرفته‌اند به ویژه انگلستان و ولز، پلیس می‌تواند با استفاده از روش‌هایی همچون اخطار یا هشدار از ورود فرد به فرایند کیفری جلوگیری نماید. به کارگیری سازوکار عدالت خصوصی نیز در همین ردیف قرار می‌گیرد که در جریان آن نهادهای خصوصی (مدنی) می‌توانند به کنترل اعضای خود بپردازند (رایجیان، ۱۳۸۱: ۱۰۲). در حقوق ایران به دلیل محدودیت‌های نظری و عملی که بر سر راه جرم‌زدایی وجود دارد، سازوکار حداقلی کردن آیین دادرسی کیفری به دلیل اینکه همچنان وصف مجرمانه عمل ارتكابی را حفظ می‌کند، از حساسیت کم‌تری برخوردار است و می‌تواند مورد اقبال بیشتری واقع شود. به عنوان مثال، جرم‌زدایی در زمینه حدود امری دور از ذهن به نظر می‌رسد، اما از طریق سازوکار توبه امکان سقوط حد شرعی وجود دارد و از آنجا که موارد سقوط حد شرعی از طریق توبه در متن قانون پیش‌بینی شده است، از آن می‌توان به عنوان سازوکار حداقلی کردن آیین دادرسی کیفری یاد کرد. زیرا وقتی فرد فوراً توبه می‌کند مقامات قضائی و اجرایی با توجه به احتمال پذیرش توبه، برخورد ملایم‌تری با وی خواهند داشت و در بسیاری موارد بزهکار را از جریان دادگستری رسمی خارج می‌کند.

حداقلی کردن آیین دادرسی کیفری از طریق نهاد تعلیق نیز ممکن می‌باشد. البته تعلیق سه دسته را در برمی‌گیرد:

- ۱- تعلیق تعقیب،
- ۲- تعویق صدور حکم. و
- ۳- تعلیق اجرای مجازات.

حالت اول مربوط به مرحله تعقیب و قبل از جریان دادرسی می‌باشد. این حالت مختص سیستم‌های حقوقی است که در آن‌ها سیستم مناسب بودن تعقیب پذیرفته شده است و دادستان در مواقعی که مصلحت مجرم و جامعه ایجاب نماید با وجود این دلایل و احراز انتساب آنها به متهم می‌تواند از تعقیب کیفری خودداری و آن را برای مدتی تعلیق نماید. ماده ۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ با پیش‌بینی این نهاد به دادستان اجازه داده که در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت با احراز شرایط مندرج در این ماده به منظور خارج کردن متهم از فرایند کیفری قرار تعلیق تعقیب صادر نماید. تأثیر آموزه‌های جرم‌شناسی در مورد آثار و عواقب فرآیند کیفری بر شخصیت و زندگی

اجتماعی متهم در این قانون به حدی است که قانون‌گذار به بازپرس نیز اجازه داده صدور چنین قرار را از دادستان تقاضا نماید (تبصره ۴ ماده ۸۱). حتی در مراحل بعدی رسیدگی چنانچه دادگاه احراز نماید که شرایط این ماده در مورد متهم وجود دارد می‌تواند بدون تقاضای دادستان، قرار تعلیق تعقیب صادر نماید (تبصره ۵ ماده ۸۱). لازم به ذکر است که دادستان ضمن صدور قرار تعلیق می‌تواند متهم را به اجرای برخی دستورهای مندرج در ماده ۸۱ مکلف نماید که این دستورات نیز از دیدگاه جرم‌شناسی پیشگیری قابل توجه است. زیرا تکلیف به اجرای این دستورات و لغو قرار تعلیق در صورت عدم اجرای آن حداقل متهم را به مدت شش ماه الی دو سال از ارتکاب جرم دور می‌کند و به این ترتیب نظام عدالت کیفری به هدف پیشگیری از جرم نیز دست یافته است.

در حالت دوم و سوم، حداقلی کردن در حین محاکمه و صدور حکم صورت می‌گیرد. مواد ۴۶ تا ۵۶ قانون مجازات اسلامی جدید مصوب ۱۳۹۲ آن را پیش‌بینی نموده است. این مواد در صورتی که دامنه شمول آن گسترش یابد و با آموزش و برگزاری جلسات تفکر حبس‌محور آنان دگرگون شود و به استفاده از آن تشویق شوند، می‌تواند به عنوان ابزاری مناسب جهت اجرای سیاست حداقلی کردن آیین دادرسی کیفری مورد استفاده واقع شود. همچنین قانونگذار نهاد دیگری را در قانون اخیرالذکر در راستای حداقلی کردن فرایند کیفری پیش‌بینی نموده که در قوانین قبل سابقه تقنین ندارد. مواد ۴۰ تا ۴۵ این قانون به تعویق صدور حکم می‌پردازد بدین معنی که دادگاه با در نظر گرفتن برخی ملاحظات و احراز بعضی شرایط می‌تواند صدور حکم را به مدت شش ماه تا دو سال به تعویق اندازد. در این مورد و همچنین در تعلیق اجرای مجازات اگر چه متهم وارد فرایند کیفری شده و ممکن است از آن تأثیراتی پذیرفته باشد، ولی با توجه به اینکه وی هنوز وارد زندان نشده از نظر داده‌های جرم‌شناختی قابل توجه است. زیرا متهم در مدت تعویق و تعلیق مجازات تحت کنترل قرار می‌گیرد و احتمال ارتکاب جرم از طرف وی کاهش می‌یابد و به نوعی پیشگیری از جرم محقق می‌شود. همچنین متهم از بقیه فرایند کیفری خارج می‌گردد و از اثرات سوء آن به ویژه زندان در امان می‌ماند. به علاوه این دو نهاد از نظر رویکرد هزینه - فایده نیز قابل توجه است. در این اثر این نهاد سالیانه می‌تواند از ورود افراد زیادی به زندان جلوگیری کرد و همچنین به نیروی انسانی کمتری نیز نیاز می‌شود.

از دیگر راهکارهای حداقلی کردن آیین دادرسی کیفری قضازدائی است. این مفهوم در ارتباط با استفاده مقامات تعقیب جرم از جانشین‌های سنتی و کلاسیک کیفری در برخورد با جرایمی است که علیه قوانین کیفری ارتکاب می‌یابند. اثر چنین روشی خارج کردن فرد از فرایند رسیدگی قضائی کیفری بوده و می‌تواند در هر مرحله از جریان رسیدگی صورت گیرد.

توسل به این روش به صورت غیررسمی و از راه اعمال اختیارات اداری در جریان رسیدگی به یک پرونده و نیز به وسیله پیاده کردن طرح‌های غیررسمی صورت می‌پذیرد (نجفی- ابرندآبادی و هاشم‌بیگی، ۱۳۹۳: ۱۴۱).

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ نیز بی‌توجه به تحولات جرم-شناختی نبوده و در این راستا با پیش‌بینی ارجاع پرونده به میانجی‌گری یا شورای اختلاف در ماده ۸۲ در جهت حداقلی کردن فرایند رسیدگی و پرهیز از دادگستری گام برداشته است. مطابق این ماده، در هر مرحله از رسیدگی در صورت جنبه خصوصی داشتن جرم، طرفین می‌توانند تقاضا کنند که اختلاف آن‌ها از طریق میانجیگر یا شورای حل اختلاف مورد رسیدگی قرار گیرد. حتی قانون‌گذار می‌تواند پیش‌بینی نماید که در جرایم با جنبه عمومی در صورتی که شدید نباشند (جرایم تعزیری درجه شش تا هشت)، مقام قضائی این جرایم را نیز به منظور رسیدگی به مراجع غیررسمی ارجاع دهد. نتیجه ارجاع به میانجیگری در صورت مثبت بودن، می‌تواند موقوفی تعقیب یا تعلیق تعقیب باشد که هر دوی آنها از نظر جرم‌شناسی قابل توجه است. چنانچه جرم قابل گذشت باشد و در نتیجه میانجی‌گری شاکی گذشت نماید، قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود. از منظر آموزه‌های بزه‌دیده‌شناسی در این حالت حداقل بزه‌دیده با رضایت خود در یک فرایند غیرکیفری گذشت نموده، آلام وی تسکین یافته و موضوع جبران خسارت وی نیز با توافق طرفین حل شده است. چنانچه جرم غیرقابل گذشت باشد و شاکی نیز وجود نداشته یا گذشت کرده باشد و متهم فاقد سابقه محکومیت کیفری مؤثر باشد، مقام قضائی می‌تواند قرار تعلیق تعقیب وی را به مدت شش ماه تا دو سال صادر نماید. این قرار نیز همان‌طور که در بالا اشاره شد دارای آثار جرم-شناختی از جمله پیشگیری، حبس‌زدایی، کاهش هزینه‌ها و غیره است. بدین ترتیب این روش عبارت است از عدول موقت از فرایند کیفری معمولی قبل از محکومیت توسط دادگاه که منجر به مشارکت متهم و حتی بزه‌دیده در برخی اشکال از برنامه‌های غیرکیفری می‌گردد. برنامه‌های غیرکیفری نیز به معنی عدم مجازات مرتکب و خارج ساختن وی از دادگستری است، اما اصلاح وی یا حل تعارض او با جامعه در دستور کار برنامه غیرکیفری قرار دارد.

۵. هدایت دادرسی کیفری به سمت خنثی‌سازی

این کارکرد از رهگذر سلب آزادی، محدود کردن و سلب حقوق وی محقق می‌شود که بسته به نوع جرم در زمان کوتاه یا بلند علیه او اجرا می‌شود. بیشتر نویسندگان بر این عقیده‌اند که مجازات حبس تنها مجازاتی است که امروز در جرم‌شناسی کارکرد خنثی‌سازی دارد؛ بدین شرح که با زندانی کردن مجرم، وی از جامعه برکنار می‌شود تا فرصت ارتکاب جرم پیدا نکند (فرج‌اللهی، ۱۳۸۷: ۱۹۹). در بعضی نظام‌های کیفری مانند ایران و برخی کشورهای اسلامی که قانون حدود اجرا می‌شود، قطع دست سارق، مصداق سلب توان وی برای سرقت تلقی می‌شود (کاوادینو، ۱۳۸۵: ۳۲۱). توقیف گواهی‌نامه رانندگی یا ممنوعیت رانندگی با وسیله نقلیه در نظام کیفری غرب و حتی ایران در خدمت این هدف مجازات است. ممنوعیت از داشتن دسته چک و صدور آن نیز نمونه بارزی از این مصداق است که در آرای دادگاه‌ها به ویژه ایران به وفور یافت می‌شود.

چنانچه ملاحظه شود فرض اولیه در جرم‌شناسی این است که مجازات‌ها به ویژه مجازات حبس از راهکارهای ناتوان‌سازی و خنثی‌سازی حالت خطرناک بزهکاران می‌باشد. اما، این سؤال مطرح می‌شود که در این میان فرایند دادرسی چه نقشی می‌تواند داشته باشد. آیا قوانین آیین دادرسی کیفری نیز می‌توانند خنثی‌کننده باشند؟ آیا می‌توان به قضات اختیار بیشتری در جریان رسیدگی داد و در نتیجه، آنها تصمیمات خنثی‌کننده اتخاذ کنند؟ در صورت تفویض چنین اختیاراتی، این اختیارات منافاتی با حقوق متهمین در فرایند کیفری ندارد؟ برای پاسخ به این سؤالات باید برخی فرایندهای رسیدگی بررسی شود که می‌توانند نقش تعیین‌کننده داشته باشند.

۱.۵. خنثی‌سازی از رهگذر صدور قرارهای تأمین

قرار تأمین کیفری یک قرار محدودکننده آزادی محسوب می‌شود که وسیله‌ای برای تضمین حضور متهم در مراحل مختلف تحقیقات مقدماتی، محاکمه و اجرای حکم است (خالقی، ۱۳۹۰: ۱۹۰). در مکتب تحقیقی صدور قرار تأمین کیفری بیشتر جنبه درمانی دارد؛ زیرا در این مکتب مجرم شخصی بیمار است و از روی ناچاری مرتکب جرم شده است. در چنین حالتی بایستی راهکارهای درمانی در مورد بزهکار اعمال گردد و چنانچه دارای حالت خطرناک باشد، صدور قرار تأمین به ویژه بازداشت موقت برای دور کردن وی از جامعه و نه مجازات اعمال می‌شود. اما، در مکتب واکنش اجتماعی هرگونه اقدامی جهت محدودیت آزادی متهم و در جهت منافع دولت‌مردان است. زیرا جرم‌انگاری ساخته دولت‌هاست و آنها تعیین می‌کنند که چه عملی مجاز یا غیرمجاز است. بنابراین، در این دیدگاه با توجه به

اینکه جرم قبح ذاتی ندارد و فقط برای تأمین منافع عده‌ای است، صدور قرار های تأمین و به ویژه از نوع بازداشت موقت توصیه نمی‌شود.

با وجود این، نگاه مدیریتی به صدور قرارهای تأمین کیفری در فرایند دادرسی بیشتر به رویکرد مدیریت خطر جرم برمی‌گردد. بدین شرح که این رویکرد جرم‌شناختی در مقام مدیریت و تحدید مستقیم و غیر مستقیم بزهکاران بالقوه است و بر این عقیده است که بزهکاران پرخطر را نمی‌توان با مجازات‌ها از جمله حبس از ارتکاب جرم بازداشت (Rubin, 2008: 15 & Gallo & Coutts, 2008)، بلکه باید با ابزارهای توان‌گیرانه و خنثی‌کننده مانند قرار بازداشت موقت یا قرار نظارت قضائی آنها را ناتوان ساخت. در این رویکرد تصمیم‌گیری در خصوص طول مدت قرار، نوع آن و سایر اقدامات قضائی در فرایند رسیدگی بر اساس میزان خطر بزهکار و نه بر اساس ماهیت جرم است. هدف شناسایی بزهکاران پرخطر و اعمال کنترل طولانی مدت بر آنها و در عین حال کنترل و نظارت کمتر بر بزهکاران کم خطر است.

بازتاب اندیشه‌های مدیریتی در قوانین تازه تصویب شده در مقررات آیین دادرسی کیفری ایران بیشتر از سایر قوانین مشهود است. به نظر می‌رسد قانون‌گذار متأثر از این اندیشه‌ها بیشتر در صدد کنترل و ناتوان‌سازی بزهکاران بوده و در این حوزه اختیارات بیشتری به قضات داده است. قانون آیین دادرسی کیفری جدید مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ به منظور کنترل برخی بزهکاران موارد بازداشت در مقایسه با قوانین قبلی افزایش داده است. برای نمونه، ماده ۲۳۷ این قانون، صدور قرار بازداشت موقت را در مواردی همچون مزاحمت و آزار و اذیت بانوان، جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی، جنایات مشمول دیه بیش از ثلث دیه کامل و قدرت‌نمایی با چاقو را جایز دانسته است، که رویکرد مدیریت خطر در آن بی‌تأثیر نبوده است. در تأیید این برداشت می‌توان به بند «پ» ماده ۲۳۸ همین قانون استناد کرد؛ زیرا این بند به نوعی هدف خنثی‌سازی متهم را مدنظر داشته و در صورتی صدور قرار بازداشت موقت را الزامی دانسته که «آزاد بودن متهم مخل نظم عمومی، موجب به خطر افتادن جان شاکی، شهود یا خانواده‌های آنان و خود متهم باشد».

بازتاب دیگری از رویکرد مدیریت خطر با هدف ناتوان‌سازی را می‌توان در ماده ۲۴۷ قانون پیش گفته مشاهده نمود که در قوانین قبلی سابقه نداشته است. این ماده با پیش‌بینی صدور قرار نظارت قضائی علاوه بر صدور قرار تأمین هر چه بیشتر در تلاش کنترل و خنثی‌سازی حالت مجرمانه متهمین است. برای مثال، صدور قرار ممنوعیت از نگهداری سلاح دارای مجوز با هدف خنثی‌کردن حالت شخصی صورت می‌گیرد که احتمال ارتکاب جرم از سوی چنین شخصی می‌رود. یا صدور قرار منع رانندگی با وسایل نقلیه موتوری با

هدف خنثی‌سازی افرادی است که سوابق زیادی در جرایم رانندگی دارند و احتمال ارتکاب مجدد آن از سوی آن‌ها در آینده می‌رود. یا مثلاً وقتی که به موجب این ماده متهم ملزم می‌شود هر روز خود را به امام جماعت مسجد محل معرفی نماید، صدور این قرار با این هدف اعمال می‌شود که متهم هر روز مورد تنبه و ارشاد قرار گیرد تا دیگر به سمت جرم نرود.

این رویکرد صدور قرارهای سبک مانند کفالت و حتی وثیقه را در مورد بزهکاران سابقه‌دار تجویز نمی‌کند (Ibid: 38)، زیرا با توجه به ماهیت خفیف آن‌ها، احتمال حضور مجدد متهم به‌ویژه در جرایم شدید نزد مقام قضائی کم‌تر است و در عمل نیز چندان مورد استقبال قضات در فرایند رسیدگی قرار نمی‌گیرد. لازم به ذکر است که در نتیجه کنترل و نظارت مستمر بر بزهکاران خطرناک و صدور قرارهای سنگین مانند بازداشت موقت در مورد آنها، حجم عمده‌ای از زندانیان را این افراد تشکیل می‌دهند که این امر با توجه به فضا و امکانات محدود زندان‌ها و هزینه‌های ناشی از آن تبدیل به یکی از مشکلات نظام‌های حقوقی شده است. با این حال، این رویکرد توصیه می‌کند «در صورتی که بتوان احتمال فرار و عدم حضور متهم در مراحل دادرسی را ارزیابی نمود، این امکان برای قضات فراهم می‌گردد که با آرامش خاطر برای متهمین کم‌ریسک از قرارهای سبک‌تر استفاده نمایند. این امر کمک زیادی در کاهش تعداد افراد بازداشت شده می‌نماید» (پاکنهاد، پیشین، ۲۰۸). از توجه به آمار و گفته‌های پیش گفته این نکته روشن می‌گردد که دیدگاه مدیریت خطر جرم به عنوان یک نظریه یا ایده در جرم‌شناسی رویکردی جرم‌شناختی به صدور قرارها در فرایند دادرسی کیفری دارد و در تلاش است که مقام قضائی در جریان رسیدگی و حین صدور قرار به این دیدگاه جرم‌شناسانه توجه نماید و با هدف کنترل و نظارت بیشتر بر مجرمین و حفظ امنیت جامعه، این قرارها را صادر نماید.

نکته قابل توجه اینکه به تازگی در برخی از کشورها و متأثر از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، قانون‌گذاران اختیارات بیشتری به قضات داده‌اند. مقامات قضائی در مورد مظنونین و متهمین به جرایم تروریستی می‌توانند اولاً بازداشت موقت صادر نمایند و نیازی به استدلال مشابه در سایر جرایم ندارند؛ ثانیاً، می‌توان برای حمایت از جامعه طول بازداشت موقت را افزایش داد و تمدید کرد. افزایش مدت قرار بازداشت موقت یا صدور آن به صورت مدت نامعین حکایت از نوعی نگاه جرم‌شناسانه و با هدف حمایت از جامعه اعمال شود، اما با اصول مسلم حقوق بشر مانند اصل برائت و مقررات سازمان ملل در تعارض قرار دارد. به عبارت دیگر، مطابق قوانین و اسناد بین‌المللی مانند بند ۳ ماده ۹ میثاق حقوق مدنی و

سیاسی «هر کس به اتهام جرمی دستگیر و بازداشت شود، باید در مدت معقولی به اتهام او رسیدگی شده یا آزاد شود.»

۲.۵. خنثی سازی از رهگذر عدم تسامح در قبال تعقیب بزهکاران

عدم تسامح در برابر تعقیب بزهکاران مکرر، رویکرد اتخاذ دیگری در آیین دادرسی کیفری است که از دهه هفتاد قرن بیستم میلادی به بعد در غرب رایج شده و جرم‌شناسان به منظور مدیریت جرم و کاهش ناامنی آن را پیش‌نهاد داده‌اند. در این معنا، قوانین و مقررات آیین دادرسی کیفری به عنوان ابزاری مورد استفاده قرار می‌گیرد که رسالت آن هر چه بیشتر خنثی کردن حالت‌های مجرمانه است (غلامی، پیشین: ۱۰۱). این رویکرد که بعدها تسامح صفر نامیده شد (جوانمرد، ۱۳۸۸: ۳۲-۳۱)، به شدت تحت تأثیر داده‌های جرم-شناسی از جمله نظریه مدیریت خطر جرم و البته شکست جرم‌شناسی اصلاح و درمان بوده است. تحت تأثیر این داده‌ها، سیاستگذاران در صدد بودند که قوانین ناظر به فرایند کیفری را تغییر دهند و به منظور ناتوان‌سازی برخورد شدیدتری در قبال جرایم ارتكابی اتخاذ کنند. شدت برخوردها به حدی بود که حتی در برخی کشورها نقض برخی مفاهیم حقوق بشر جایز دانسته شد. برای مثال، قوانین آمریکا بعد از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، نوعی سیاست سخت‌گیرانه را در قبال مظنونان به جرایم تروریستی اتخاذ نمود. به دنبال ناامنی ایجاد شده در اثر حادثه مزبور، در سال ۲۰۰۶ طرح جدیدی موسوم به رفتار خشن‌تر با مظنونان از سوی رئیس‌جمهور وقت تقدیم مجلس سنا گردید. این طرح که در مورد چگونگی رفتار با بازداشت‌شدگان و مظنونان بود، تعریفی جدید از جرایم تروریستی ارائه داد و بیان کرد: «آمریکا حق دارد قوانین را بار دیگر تعریف کند ... تصویب این طرح برای حفاظت از آمریکا حیاتی است» (همان: ۹۴). دولت آمریکا به موجب این طرح در جریان مبارزه با تروریسم می‌تواند برخی مفاهیم حقوق بشر و حقوق بین‌الملل را نقض کند. همچنین به موجب این طرح دولت اجازه تأسیس محاکم ویژه‌ای را محاکمه اتهامات زندانیان گوانتانامو به دست آورد و رئیس‌جمهور اختیاراتی را در استفاده از تکنیک‌هایی برای بازجویی از مظنونان کسب نمود. به علاوه دولت می‌تواند بدون محدودیت بازداشت مظنونان به جرایم تروریستی را تمدید نماید.

فرایند کیفری ایران و به‌ویژه رویه پلیس نیز بی‌تأثیر از آموزه‌های جرم‌شناسی در این حوزه نبوده است. برای مثال، رویکرد پلیس نسبت به مقوله حفظ امنیت شهری بازتابی از این آموزه‌هاست. پلیس در راستای حفظ امنیت اجتماعی و به منظور کاهش جرایم اقدام به مبارزه و برخورد با «پوشش بد شهروندان» نموده است. به‌گونه‌ای که «این اقدام نیروی

انتظامی در مورد تعیین مصادیق مخل امنیت اجتماعی، این نهاد را از «ضابط قضائی» به مقنن و جاعل عناوین مجرمانه ارتقاء داده است» (مهرابی، ۱۳۸۶: ۱۳). به‌علاوه در این رویکرد جدید، برای توجیه تعرض به آزادی‌های مشروع شهروندان، به یافته‌های جرم‌شناسی و علمی استناد می‌گردد به گونه‌ای که در مورد جرم مزاحمت برای نوامیس، علت اصلی را نوع پوشش و آرایش بانوان بزه‌دیده عنوان نموده‌اند (صالحی، ۱۳۸۶: ۱۰۱). شاید بتوان عدم اعتراض قوه قضائیه و قوه مقننه به این اقدام نیروی انتظامی را به نوعی تأیید اقدامات آنان دانست تا نیروی انتظامی با شدت عمل بیشتری برخورد با جرایم را سرلوحه کار خود قرار دهد. بدین ترتیب، دولت‌ها برای توجیه اقدامات خود در قبال نقض حقوق و آزادی‌های شهروندان و افزایش میزان بازداشت‌ها، امنیت جامعه و ناتوان‌سازی توان مجرمانه برخی شهروندان را به عنوان یکی از داده‌های جرم‌شناسی بهانه قرار می‌دهند و حتی برای رسیدن به هدف خود قوانین شکلی جدیدی را تصویب نموده‌اند.

لازم به ذکر است که آموزه‌های جرم‌شناسی در این حوزه در برخی موارد تالی فاسد داشته است، زیرا در جریان اتخاذ رویکرد عدم تسامح در برابر تعقیب بزهکاران برخی از حقوق متهمین در معرض تضییع قرار می‌گیرد. برای مثال، با توجه به شدت و سرعت در برخورد ممکن است در جریان رسیدگی حق سکوت متهم، حق برخورداری از وکیل، حق مورد معالجه قرار گرفتن توسط پزشک، تماس با خانواده و غیره مورد غفلت واقع شود. همچنین به خاطر سرعت عمل و پایین آمدن دقت در رسیدگی احتمال اشتباه مقامات درگیر در فرایند کیفری بالا می‌رود.

شاید به این دلیل است قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ کمتر از این رویکرد تأثیر پذیرفته و به جای تشدید تعقیب در مقایسه با قوانین قبل در موارد بیشتری متمایل به عدم تعقیب بزهکاران بوده است و در این زمینه آموزه‌های جرم‌شناسی سخت‌گیرانه تأثیر چنانی بر این قانون نداشته است. به عنوان مثال، مواد ۸۰ و ۸۱ این قانون در برخی موارد به دادستان اجازه داده که با رعایت برخی شرایط از تعقیب متهم صرف‌نظر کند یا اینکه تعقیب را برای مدتی تعلیق نماید. جرایم مشمول بایگانی کردن پرونده و تعلیق تعقیب به ترتیب جرایم تعزیری درجه هفت و هشت و جرایم تعزیری شش، هفت و هشت می‌باشد. با توجه به مجازات تعیین شده برای این جرایم، باید گفت که این موارد از سایر جرایم با درجه بالا خردتر هستند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت قانون‌گذار در این زمینه درست در نقطه مقابل رویکرد تسامح صفر عمل کرده و به این رویکرد هیچ نگاهی نداشته است. زیرا رویکرد تسامح صفر با این هدف مطرح شده که قانونگذار برای کنترل بزهکاری باید نسبت به همه جرایم به ویژه جرایم خرد واکنش نشان دهد و آنها را تعقیب کند. در

حالی که قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ عکس این جهت‌گیری عمل کرده و نسبت به جرایم خردتر به دادستان اختیارات بیشتری داده که با لحاظ برخی شرایط می‌تواند از تعقیب صرف نظر نماید یا اینکه آن را معلق کند.

نتیجه‌گیری

آیین دادرسی کیفری مجموعه قوانین و مقرراتی است که از سوی دولت‌ها، آمرانه و به منظور حفظ نظم و با هدف مبارزه مؤثر علیه بزهکاری به تصویب می‌رسد. دولت‌ها با توجه به جهت‌گیری‌های سیاسی خود رویکردهای متفاوتی در این دسته از مقررات اتخاذ می‌کنند؛ زیرا قوانین و مقررات آیین دادرسی کیفری به طور مستقیم با نظم عمومی و در یک نگاه کلی تر با کل حاکمیت در ارتباط است. با توجه به ارتباط با حاکمیت، تغییر و تحولات در این دسته از قوانین به ندرت و به سختی صورت می‌پذیرد، مگر آنکه نوع نظام سیاسی یک کشور تغییر کند و در مرحله بعد با توجه به تغییر نوع نظام، قوانین آیین دادرسی کیفری نیز دستخوش تغییر و تحولات شوند.

اما، در بسیاری از کشورها با وجود عدم تغییر نوع نظام سیاسی، قوانین آیین دادرسی کیفری متحول شده‌اند. برخی از این تحولات بیش از هر چیز، ناشی از نتایج تحقیقات و یافته‌های جرم‌شناسی است. با وجود اینکه جرم‌شناسی رشته‌ای علمی و دانشگاهی است و حتی برخی دولت‌ها به تحقیق در این زمینه روی خوش نشان نمی‌دهند، اما در قوانین کیفری و به ویژه در آیین دادرسی کیفری نفوذ کرده و جهت‌گیری آن را به سمت اهداف جرم‌شناسانه خود سوق داده‌اند. یکی از این اهداف جرم‌شناسانه، رویکرد مدیریت‌محور به آیین دادرسی و فرایند کیفری است. با این توضیح که جرم‌شناسی از طریق نفوذ در قوانین آیین دادرسی کیفری به دنبال بهینه کردن فرایند کیفری و بالا بردن کارایی آن است. در این معنا جرم‌شناسی، قوانین و نهادهای آیین دادرسی کیفری را با نگاه مدیریتی مورد مطالعه قرار داده و به دنبال این امر است که هزینه‌های دولت را کاهش دهد، استفاده از فرایند کیفری را به حداقل برساند، سرعت رسیدگی و نظارت بر کارکنان را افزایش دهد و در عین حال از کنترل بزهکاری غافل نماند.

قانون‌گذار ایرانی با استفاده از دستاوردهای سایر قانون‌گذاران حقوق کیفری و مطالعات جرم‌شناسی در داخل کشور، بی‌تردید از یافته‌های جرم‌شناختی بهره‌جسته است. اگر چه این بهره‌گیری در برخی قوانین نمود چندانی ندارد، با وجود این، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ یکی از قوانین پیشرو در این زمینه است که به شدت تحت تأثیر آموزه‌های جرم‌شناختی بوده است. در این میان، رویکرد مدیریتی نیز به روشنی در این

قانون قابل استنباط است. پیش‌بینی نهادهایی همچون میانجیگری، شورای حل اختلاف، تعلیق تعقیب، قرار نظارت قضائی و بایگانی کردن پرونده را می‌توان در راستای این دیدگاه دانست که هزینه‌های بزه‌دیدگان، عدالت کیفری و حتی بزه‌کاران را نیز کاهش می‌دهد. با توجه به ویژگی‌های مثبت رویکرد مدیریتی یافته‌های جرم‌شناسی پیشنهاد می‌شود با برگزاری کلاس‌های آموزشی برای قضات دادگاه‌ها و دادرها، اثرات مثبت این رویکرد یادآوری شود که هدف از تصویب بسیاری از نهادهای جدید در قوانین اخیر به ویژه قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ اصلاحی ۱۳۹۴ سرعت در فرایند رسیدگی، کاهش هزینه‌ها و استفاده از دادرسی کیفری در مورد بزه‌کاران کم‌خطر و خنثی کردن حالت خطرناک بزه‌کاران سابقه‌دار است. باید تأکید گردد که استفاده از این نهادها با توجه به این اهداف سرلوحه کار قضات قرار گیرد نه اینکه هیچ استفاده‌ای از آنها نشود و به مانند فرایند قبل از تصویب قانون ۱۳۹۲ فقط به سخت‌گیری و کیفرگرایی توجه شود. البته تحقق این اهداف نیازمند تخصیص بودجه و منابع انسانی در این امر است. به‌کارگیری منابع انسانی از جمله قضات آگاه به قوانین در این راه مفید خواهد. در وضعیت کنونی با توجه به تعداد اندک قضات و حجم زیاد پرونده‌ها شاید دیگر فرصتی برای بررسی دقیق پرونده کیفری و شخصیت متهم و استفاده از این نهادها نباشد؛ به‌ویژه اینکه قضات باید هر ماه آمار خاصی از حیث مختومه شدن پرونده‌ها داشته باشند که بر کاهش استفاده از این نهادها و کم‌رنگ شدن رویکرد مدیریتی در فرایند دادرسی کیفری دامن می‌زند.

۷. منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آشوری، محمد (۱۳۷۶)، عدالت کیفری، چاپ اول، تهران: انتشارات گنج دانش.
۲. بابایی، محمدعلی، انصاری، اسماعیل (۱۳۹۱)، «تحلیل هزینه‌های جرم»، مجله نامه مفید، شماره ۹۴، صص ۹۸-۷۹.
۳. بکاریا، سزار (۱۳۸۵)، رساله جرایم و مجازات‌ها، ترجمه محمد علی اردبیلی، چاپ پنجم، تهران: نشر میزان.
۴. بوم، رابرت (۱۳۸۹)، «مک‌دونالدی شدن عدالت کیفری»، ترجمه حسین غلامی و یوسف بابایی، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۰، ۱۸۶-۱۵۳.
۵. پاک‌نهاد، امیر (۱۳۸۸)، سیاست جنایی ریسک‌مدار، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

۶. پاک‌نیت، مصطفی، **مبانی و آثار افتراقی شدن آیین دادرسی کیفری**، رساله دکتری دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
۷. پورمحمدی، مصطفی (۱۳۹۳)، **بسه نقیـل از آدرس اینترنتی** <http://www.shahrekhabar.com/political>.
۸. جعفری، مجتبی (۱۳۹۱)، **رویکرد جنبش مطالعات انتقادی حقوق به حقوق کیفری**، پایان‌نامه دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۹. جوانمرد، بهروز (۱۳۸۸)، **تسامح صفر؛ سیاست کیفری سخت‌گیرانه در قبال جرایم خرد**، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۱۰. خالقی، علی (۱۳۹۰)، **آیین دادرسی کیفری**، چاپ هفتم، تهران: انتشارات شهردانش.
۱۱. رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۸۱)، «تبیین استراتژی عقب‌نشینی یا تحدید دامنه مداخله حقوق جزا و جایگاه آن در ایران»، **مجله حقوق داگستری**، شماره ۴۱، صص ۹۳-۱۱۸.
۱۲. سلطانفر، غلامرضا (۱۳۸۳)، **تورم کیفری**، پایان‌نامه دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۱۳. شکرچی‌زاده، محسن (۱۳۸۱)، **مطالعه تطبیقی جرم‌زدایی**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۱۴. صالحی، محمود (۱۳۸۸)، **فصل گرما و مبارزه با بدحجابی**، خبرگزاری دویچه وله آلمان، آوریل ۲۰۰۷، به نقل از بهروز جوانمرد در **تسامح صفر؛ سیاست کیفری سخت‌گیرانه در قبال جرایم خرد**، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
۱۵. غلامی، حسین (۱۳۸۴)، «**سیاست کیفری سخت‌گیرانه**»، **فصلنامه دانش انتظامی**، شماره ۲۷، ۴۹۷-۵۳۰.
۱۶. فرج‌اللهی، رضا (۱۳۸۷)، **تأثیر داده‌های جرم‌شناسی بر تحولات مسئولیت کیفری**، پایان‌نامه دکتری دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۱۷. فرجیها، محمد (۱۳۸۲)، «**جنبه‌هایی از تأثیر یافته‌های جرم‌شناسی بر سیاست جنایی**»، **فصلنامه مدرس**، دوره ۷، شماره ۱، صص ۹۱-۱۳۲.
۱۸. کاوادینو، دیگنان (۱۳۸۵)، «**هدف از مجازات (توجیه یا دلیل آوری برای مجازات)**»، ترجمه علی صفاری، **مجله تحقیقات حقوقی**، شماره ۴۳، صص ۲۸۷-۳۲۴.
۱۹. گسن، ریمون (۱۳۷۱)، «**بحران سیاست جنایی کشورهای غربی**»، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، **مجله تحقیقات حقوقی**، شماره ۱۰، صص ۲۷۵-۳۳۶.
۲۰. گسن، ریموند (۱۳۸۷)، **جرم‌شناسی**، به نقل از رضا فرج‌اللهی، در **تأثیر داده‌های جرم‌شناسی بر تحولات مسئولیت کیفری**، پایان‌نامه دکتری دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
۲۱. محمدنجار، نفیسه، **عدالت کیفری زودآما؛ از مبانی تا چالش‌ها**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.

۲۲. منهاجی، حسام (۱۳۹۳)، «مک‌دونالدی شدن جامعه»، فصلنامه رشد آموزش علوم اجتماعی، شماره ۴، صص ۳۹-۳۵.
۲۳. مهرابی، احسان (۱۳۸۶)، «نیروی انتظامی نباید از برخورد خود مقررات و قانون وضع کند»، روزنامه اعتماد ملی، شماره ۵۳۳.
۲۴. نجفی ابرنآبادی، علی حسین (۱۳۸۲)، «از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی»، فصلنامه تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۹ و ۱۰، ۳۸-۳.
۲۵. نجفی ابرنآبادی، علی حسین و هاشم‌بیگی، حمید (۱۳۹۳)، دانشنامه جرم‌شناسی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ سوم.

ب. خارجی:

1. Bauer, L., Owens, S. D. May (2004), "Justice expenditure and employment in the United States", Bureau of Justice Statistics Bulletin, US Department of Justice, Washington DC: GPO.
2. Becker. G. (1968), "Crime and Punishment: An Economic Approach", Journal of Political Economy, pp 1-54.
3. Bohem, R. M. (2003), "Sn Introduction of the theory and practice of capital punishment in the United States", Cincinnati: Anderson.
4. Cohen. Mark A. (2005), "the Costs of Crime and Justice", New York: Routledge.
5. Cohen, Mark A. (2006), "Measuring the Costs and Benefits of Crime and Justice", Criminal justice, V 4. Available at www.nejrs.gov, criminal justice, pp 263- 316.
6. Durose, M. R. Langan, P. A. (1991), "Felony Sentences in States Courts", Bureau of Justice Grist, P.L. Criminal Sentencing in Florida: Determinate Sentencing's hollow shell, Crime and Delinquency, 45. 316 – 333.
7. Kinsey, R., Lea, J. & Young, J. (1986), "Losing the Fight against Crime", London, Blackwell, pp 373-392.
8. Parker, M. (1998), "Nostalgia and mass culture: McDonaldization and cultural elitism. In M. Alfino", J. S. Caputo, & R. Wynyard (Eds.), McDonaldization revisited: Critical Essays on consumer culture, pp 1-18.
9. Jeffrey S. (2004), "Magers, Compstat: A New Paradigm for Policing or a Repudiation of Community Policing", Journal of Contemporary Criminal Justice, pp 70-79.
10. Rubin, J., Gallo, F. and Coutts, A. (2008), "Violent Crime; Risk models, effective interventions and risk management", Published by the RAND Corporation, pp 1-63.
11. Walsh, W. F. & Vito, G. F. (2004), "the meaning of compstat: A theoretical analysis", Journal of Contemporary Criminal Justice, pp 51-69.
12. Wozniak, J. F. (2000), "the voices of peacemaking criminology: Insights into a perspective with an eye toward teaching", Contemporary Justice Review, 3(3), pp 261-289.

13. Wozniak, J. F. (2002), "Toward a Theoretical Model of Peacemaking Criminology: An Essay in Honor of Richard Quinney", Crime & Delinquency, pp 204-231.
14. Ozdemir, H. (2011), "Compstat: Strategic Police Management for Effective Crime Deterrence in New York City", International Police Executive Symposium, Geneva Centre for the Democratic Control of Armed Forces, Working Paper No 30, pp 1-31.

